

جمد واقع است و خدم و حشم بسیار داشت و اسباب و  
 اموال بی شمار پیش ازین در زمانی که امیرزاده پیرمحمد  
 جها نگیر حدود مولفان فرموده بود شهاب الدین طوق بزدگی  
 در گردن جان افکنده بخدم انقیاد و اذعان آمده بود و بهای  
 بوس شاهزاده سرافراز گشته و بصنوف قربیت و فوازش  
 اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام  
 نموده و چون بمقام خود بازگشته دیو غرورش راه زد و بمحکمی  
 جزیره و استظهار آب مغرور شده سردای مخالفت و سرکشی  
 در دماغ جهل او افتاد و بر کنار رودخانه فنا قصر امانی بنیاد  
 نهاد آب که سبب حیات است او را واسطه هلاک شد  
 و اشارت \* . \* بیت \*

ای که بر چرخ ایمنی زنهار \* تکیه بر آب می کنی هشدار  
 از نظر بصیرت او محجوب ماند و چون حضرت صاحبقران  
 از چول عبور نموده کنار آب جمد معسکر ظفر پناه گشت از  
 مخالفت آن بد بخت آگاه شد روز پنجشنبه چهاردهم محرم  
 فرمان داد که امیر شیخ نورالدین با ثومان خود متوجه آن  
 جزیره شود و بحسن تدبیر و زخم شمشیر و تیر مار از روزگار  
 آن سرگشته تیره غرور و پندار بر آورد امیر شیخ نورالدین بر  
 حسب فرموده روان شد و چون بحوالی آن جزیره رسید  
 شهاب الدین خندق عمیق فرو برده بود و باره رفیع بر کشیده

و بدان متحصن شده و در حوالی آن محلّ حصین بحیره آب  
 بزرگ بود سپاه ظفر پناه بی توقف بآن آب درآمدند آتش پیکار  
 بر افروختند و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت ننگیند  
 و چون نرگ مشرقی انتساب آفتاب روی استراحت  
 بخوابگاه مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت افزای  
 بعزم شب آهنگ کمین برکشاد شهاب الدین باده هزار کس  
 از طرف دیگر از اطراف آب شبیخون آورد و جنگی عظیم  
 در پیوست •

• نظم •  
 شد از تابش تیغها تیره شب • چوزنگی که بکشاید از خنده لب  
 سرتیغ در چرخ مهتاب داد • سنان باغ کین را بخون آب داد  
 ز بس کابرشمشیر با رید خون • شب تیره را چهره شد لاله گون  
 امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین حملهای پیای بر  
 ایشان بنمودند و بصدقات متعاقب هول رستاخیز در آن تیره  
 شب با ایشان بنمودند و لشکر شهاب الدین مانند ماهی بر کنار  
 دریا با اضطراب افتادند و چون مرغ در مضراب •

• مصراع •  
 • خون ناب دل از دیده حیرت بکشادند •<sup>(۱)</sup>  
 و بیماری ازان خاکساران را آب حیات از آتش قهر بباد

(۱) در هفت نسخه موجوده بجای خون ناب (خوناب) بدون  
 خون خون است شاید برای تخفیف یک نون را در کتابت حذف  
 کردند نه در تلفظ •

فنا بر شد و چون از آب تیغ عساکر گردون مآثر سیل بلا چنان  
 بالا گرفت که کشتی حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضی  
 خود را دران دریای خونخوار انداختند و از گرداب حرب  
 و غما گریخته بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب خانه  
 بچکان خاص مثل منصور و نورج چوره و برادرانش در  
 موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایب مردی و مردانگی  
 برافراشتند و کوششهای دلورانه نموده زخم تیر و شمشیر  
 داشتند و دران حال صاحبقران دریا نوال برسبیل استعجال  
 رسیده بسعادت و اقبال بحوالی آن جزیره نزول فرمود  
 و شهاب الدین هزمی که نداشت رعایت کرده در بیعت  
 کشتی فراهم آورده بود و چون از ان شبیخون با سپاه شکسته  
 و بخت و اژون بازگشت و بهزار حیلہ جان از ان ورطه بیرون  
 برد هم دران شب با اتباع خود دران کشتیها نشستہ روی او بار  
 بگریز نهادند و بجانب ارجه که از بلاد هند است بزیر آب جمہ  
 روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین بر حسب  
 فرمان از عقب ایشان بر کنار آب می رفتند و جنگه میکردند  
 و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه  
 ظفر قرین بازگشت مراحم پادشاهانہ جماعتی را که دران  
 شبیخون آثار جلالت بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ  
 نظر عنایت و تربیت گردانید و بتشریفات فاخر و انعامات

و افر اختصاص بخشید و چون کشتیهای شهابالدین بحدود موطنان نزدیک شد لشکر امیرزاده پیرمحمد و امرای او و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که از پیش آمده بودند راه برایشان بگرفتند و آن سرگشتگان را در دریا دستگیر کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهابالدین زن و فرزندان خود را از کشتی در آب افکند و فیم جانی بصد مشقت از آن ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیر شاه ماک را بفرستاد تا بچنگلها در آمده مخالفان را که در آن جایها گریخته بودند در صحرای روزگار ایشان بر آورد و او بامثال امر مبادرت نموده باد لاوران به بیشهای پر آب و گل در آمدند و بسیاری از آن مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت بسیار و برده بی شمار و کشتیهای پر از غله معاودت نموده باردوی همایون پیوستند و چون قضیه شهابالدین و اتباعش بفوز و نجاح آخر شد و از آن مهم فراغت روی نمود رایات ظفر قرین بآیات فتح مدین نگاشته و باوج سپهر برین برافراشته از انجا نهضت نمود و پنج شش روز کنار بکنار آب روان شده روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب چناره برابر قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب جعد و آب چناوه جمع میشود و از نلاطم امواج آن مجمع البحرین مشاهده می افتد و آیتی از آیات قدرت الهی در نظر بصیرت می آید

امیر عالی به بستن جسر صدور یافت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان قضا جویان حشر کرده بر سر آن آب عریض که دریائی است ژرف بی پایان و بجمری مغروق بیکران به بستن جسر مشغول شدند و روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه با تمام پیوست پلی<sup>(۱)</sup> عجیب غریب غیرت نمای و هم نیزرای و حیرت افزای عقل مشکل کشای چه از پادشاهان گذشته بستن پل بران آب منقول نیست و ترمشیرین خان که بران آب عبور نموده است پل نبسته هر کار دشوار که مطمح نظر قصد صاحبقران کامگار گشت با سانی دست داد و هر امر خطیر که ضمیر منیر خاقان جها نگیر بران التفات فرمود از کارخانه تقدیر بی تاخیر آماده و پرداخته رونمود \* \* \* مصراع \*  
 \* هزار کار چنین بیش کرد همت او \*

گفتار در وصول رایت سعادت

في بقلعه تلمی

چون حضرت صاحبقران با عساکر گیتی ستان از ان آب عبور نمود در آن طرف آب قبه بارگاه خلافت پناه با وج مهر و ماه بر آمد و روز دیگر پل را از بهر اغرق و باقی لشکر برقرار

(۱) در سه نسخه بجای پلی (فولی) \* (۲) همچنین در سه نسخه

بجای پل (فول) است \*

گداشته از آنجا بعبادت و اقبال روان شد و بکنار آب تلمی  
مقابل شهر نزول فرمود و از تلمی تا مولتان سی و پنج کوره  
است فی الحال ملکان و رایان از شهر با جمهر سادات و علماء  
بدرگاه همایون شتافتند و بدولت بساط بوس مستعد گشته  
هریک فراخور قدر و منزلت خویش بقوازش پادشاهانه  
اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلیٰ ازان آب عبور  
نمود و روز آدینه بیست و نهم دران طرف رودخانه توقف  
افتاد تا لشکریان سلامت از آب بگذشتند و در شنبه غره مفر  
سنه (احدی و ثمانیة) صحرائی که در حوالی قلعه تلمی است  
مضرب خيام و مرکز ریات و اعلام گشت و نواب کامیاب  
دولک مال برسم امانی بر شهر تلمی انداختند و سادات  
عظام که منشور جلالت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه  
اجرا الا الدودة فی القربی ترویج رفیع یافته و علماء کرام  
که بشرفات کاخ قدرشان پرتو نیز انما یخشی الله من  
عبادة العلماء یافته ازان مطالبت و خطاب مسلم و معاف  
بودند و بخلعتهای گرانمایه سرافراز و بلند پایه گشته باقدام  
افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه قام فرسودند چه اهتمام  
و اعتناء حضرت صاحبشرا در باره این دو طایفه عالی شان  
که از آل عبا و ورثه انبیاء اند بیش ازان بود که بذعلین تقریر  
و تحریر •

• مصراع •

## \* رادى وصف آن توان پيمود \*

و مبلغى که با اسم امانى باهاى تلمى حواله رفته بود بعضى حاصل شد و بعضى در حيز توقف همانند در آن ولا تمام عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بيرون و بقوت از هر چه در تصور آيد افزون بود برسيدند و بعله احتياج داشتند بربليغ عالم مطاع ماد رشد که هر جا که غله يابند بردارند شب هنگام که در ماغ گيتى از غلبه ماده سودا بهم برآمد و چشم زمانه را سفيدى بسياهى آميخته چون دیده رمد کشيده تاريک همانند لشکريان بطلب غله چون مور جوشيده رو بشهر نهادند و برسم معهود را دخلوا قرية افسدوها قضيه بآن انجاميد که طوفان بلا بالا گرفت و آتش در خانها زدند و هر چه يافتند بغارت بردند و مردم را اسير کردند و بغير از سادات و علماء کسى از آن بليه امان نيافت و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرداه و بمسامع عليه حضرت صاحبقران رسانيدند که جمعى در ساء و سرداران نواحى تلمى پيش از اين نسبت باميرزاده پير محمد از در بندگى در آمده در مقام اطاعت و انقياد بودند و بعد از آن جاده صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت و عصيان پيش گرفتند فرمان قضا جريان نفاذ يافت که امير شاه ملک و شيخ محمد ايكو نور با تومانهاى خود بآن ناحيه تاخت کنند و آن قوم را که پاى جسارت

از شوارع متابعت شاهزاده بیرون نهادند و کمر عقاد بسته راه بد اندیشی بر ضمیر کشاده اند گوشمالی دهند که موجب عبرت دیگران گردد ایشان بر حسب فرمان روی کین بجانب آن مدبران آوردند و بآن جنگلها که پناهگاه آن گروه گمراه بود در آمده دو هزار هندو را بتیغ مربع سان زحل نشان و شمشیر سرافشان غنچه نشان بی جان ساختند و تنهای ایشان را طعمه دادن و مرغان گردانیدند و فرزندان ایشان را اسیر کرده با غنایم بسیار و نفایس بی شمار بدرگاه عالم پناه شتافتند و روز سه شنبه هفتم ماه صفر رایت نصرت اثر بفتح و ظفر از تلمی نهضت فرمود و روز دیگر بهتوالی جال که در کنار آب بیابان واقع است بمقابله شاه نواز فرود آمدند \*

## گفتار در توجه رایت جهان کشای

### بقصد نصرت کوکری

درین مرحله بسع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکری با دو هزار مرد در موضع جال آب را حصار ساخته و آن آببست عظیم چون قریحه صافی طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کریمان بغایت پهنار و صاحب توان دریا نوال در زمان بسعادت و اقبال سوار شد و اغرق گذاشته با عساکر گردون مآثر بکنار آن کول نزول فرمود و لشکر را قلب



و جناح مرتب داشته دست راست از فرّ شکره امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد آراسته شد و دست چپ از شوکت امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکوتمور زینت یافت و در پیش قول علی سلطان تواجی با پیادگان خراسان جنگ را آماده گشتند و نصرت بی نصرت که \*  
 \* مصراع \*  
 \* بر عکس نهذه نام زنگی کافور \*

با هزار نفر از هندوان بکفار کول آمد و چون مورکه ببال بی زور پرواز آغازد تا خود را در بازو در مقابله لشکر منصور از محض جهل و غرور صفی بر کشیدند علی سلطان با پیادگان متعرض آن سرگشتگان گشته بچنگ مشغول شد و در آن محل بر آب ولای آتش پیکار بر افروخته آثار جلالت بظهور رسانید چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شدند و امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب ایشان بآب ولای درآمدند و بتیغ آبدار مخالفان خاکسار را بیاد فنا بردادند و بآتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بزخم سنان خون نشان ساخته بمعسکر ظفر پناه آوردند و آن نصرت نام فکبت فرجام معلوم نشد که از راه گریز بیادیه فرار سرگردان شد یا با دیگر کشتگان بهارویه بیس القرار انتقال کرد \*  
 \* بیت \*

\* هر کس که سر ز خدمت صاحبقران بتافت \*

\* نا چیز شد چنانکه کس از وی نشان نیافت \*

و عساکر گردون مآثر اماکن و مهاکن آن دوزخیان را آتش زدند و اموال ایشان را غارتیده گله و رمه فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور ازان کول و چال و وحل ولای که راهی بد بود و طریق بغایت دشوار \*

\* بیت \*

\* وهم ازان افتان و خیزان رفتی از رفتی بدر \*

\* عقل ازان ترسان و لرزان دادی از دادی نشان \*

عبور نمودند و موضع شاه نواز معسکر ظفر پناه گشت و این شاه نواز دهی عظیم است و اهالی آن غلبه و در آنجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هر چند خواستند برداشتند و چند انبار باقی ماند و ازان موضع بعضی امراء بر حسب فرمان روان شدند و از آب بیاه گذر کرده از عقب انبار نصرت آنچه جسته بودند و رو بگریز نهادند تا خست کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران در روز درین مرحله اقامت فرمود و حکم قضا نفاذ صدور یافت تا انبارهای غله که مانده بود جهت اضرار کفار آتش زده بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفر پناه از شاه نواز بکرامت و اعزاز روان گشت و در لب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجموع اغرقها در آنجا جمع آمده بودند اتفاق نزول افتاد و فرمان

اعلیٰ بختاؤ پیوست کہ لشکریان از آب بگذرند و دران روز  
 معتمدی هریمک نام از نوکران شاهزاده گردون غلام  
 شاهرخ از طرف هرات بمعسکر همایون رسید و خبر سلامتی  
 ذات بی همال آن مظهر الطاف ایزد متعال برسانید \*

\* نظم \*

\* مای سرور شاه جهانگیر شد بلند \*

\* از مرده سلامت فرزند ارجمند \*

\* و ز فضل و طول کرد زشادی و خرمی \*

\* در شکر خاتمی و بشکرانه حاتمی \*

گفتار در رسیدن شاهزاده عالیشان پیر محمد

### جهانگیر از ملتان

پیش ازین در ذکر سبب یورش هندوستان گذارش  
 پذیرفت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر شهر مولتان را  
 محاصره کرد و چون مدت آن محاصره شش ماه متعادی شد  
 اندرونیان از بی قوتی بتنگ آمدند تا اکل مردار و سیله  
 سدّ رمق می ساختند و سارنگه که والی آن خطه بود از سر  
 ضرورت و اضطرار بهای عجز و انکسار بیرون آمد و ملتان  
 مسخر گشت و کس فرستاد تا صورت این فتح عرضه داشت  
 پایه سریر اعلیٰ گرداند و بعد از آن پشه گالی عظیم دست  
 داد و تمام اسپان سپاه شاهزاده مشارالیه تلف شدند و از

ظاهر شهر باندرون نقل کردند و حکام و سردارانِ حدود  
 هند و آن حوالی که بیشتر ایشان از در افغان و ایلی در آمده  
 دم از هواداری و خدمتگاری میزدند مجموع روی از چاه  
 متابعت بر تافتند و باظهار مخالفت تجاسر نموده اندیشهای  
 فاسد بخاطر راه دادند و در بعضی مواضع داروگان را  
 بقتل آوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیرمحمد را  
 تمام لشکریان پیاده مانده بودند و مخالفان بد اندیش  
 سرعصیان و طغیان بر آوردند شبها تا در شهر می آمدند و او  
 بغایت متفکر و ملحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتح آیت  
 حضرت صاحبقران از افق آن نواحی بر آمد و از انتشار پرئو  
 آن خبر مخالفان تیره رای را کار از دست و دست از کار  
 بیفتاد و پای ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب  
 گشتند و از میامین آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد  
 ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از مضیق دهشت و حیرت  
 نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر قرین گشتند و روز  
 آدینه چهاردهم ماه صفر در لب آب بیاب بموکب نصرت پناه  
 پیوستند و شاهزاده بمعادات پای برس حضرت صاحبقران  
 سرافراز گشت و آن حضرت او را کنار گرفته بانواع مرحمت  
 و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و چند بوردای و  
 برادرش بایزید و محمد درویش طایخانمی که در پورش

خوارزم از امیر جهان‌شاه گریخته بعد از بسی مشقت  
 به هندوستان افتاده بودند در آن وقت که امیر زاده پیرمحمد  
 ملتان را مستخر فرمود از طرف هند پیش شاهزاده آمدند  
 و شاه زاده ایشان را همراه آورده درین محل بعز بساط هوس  
 رسانید و عفو جریمه ایشان درخواست نمود مراحم پادشاهانه  
 خون ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه  
 پانزدهم را یت ظفر پناه از آب بیاه عبور نمود، بموضع جنجان  
 سایه اقبال انداخت و از آنجا تا مولتان چهل کروه است  
 و درین دوسه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی درآمده و  
 بعضی نهنگ آسا خود را بر آب زده از آن دریای روان  
 بگذشتند و از فرودات قاهره هیچ کس را گزند نمی‌نرسید \*

### • نظم •

- چو بخشایش پاک یزدان بود •
- دم آتش و آب یکسان بود •
- به بیچارگی چاره کار ماست •
- در آب و در آتش نگهدار ماست •

مدت چهار شبانه روز در قریه جنجان توقف افتاد روز سه‌شنبه  
 هزدهم ماه امیرزاده پیرمحمد در آن موضع طوی داده  
 پیشکشها و بسی تحفه‌های گرامی از ناچها و کمرهای زرین  
 و اسپان نازی با زرین و تقووزهای گرانمایه از نفایس اقمشه

و رخوت و انواع ادانی و ظروف از لکنها و مشربها و آفتابها  
مجموع از زر و نقره ساخته بعرض رسانید چنانچه اهل دیوان  
و ارباب قلم دو روز بکتابت آن اجناس مشغول بودند  
و مفصل آن قلمی میکردند و همت صاحب قران دریا نوال  
در روز عرض تمامت آن نفایس و تبرکات را بر امراء و وزراء  
و معالمان عتبه علیا بخش فرمود و بحسب قدر و منزلت هرکس  
را از فیض بخشش بی دریغ محظوظ و بهره مند گردانید \*

## \* نظم \*

- \* چو در سنش نگذارد که شود زر مجموع \*
- \* زان پراگنده بود حرف زر از یکدیگر \*
- \* نور هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا \*
- \* کرم از خاطر خسرو نتوان کرد بدر \*
- \* گاه احسان چو سحاب ابرکش می بارد \*
- \* بر همه خلق جهان خاصه بر ارباب هنر \*

و چون بحر همت آنحضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت  
بموج آمده بود و لشکریان امیرزاده پیر محمد را اسپان در  
پشه کال تلف شده و درین سفر مشقت بسیار کشید و بیشتر گاو  
سوار و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند در آن روز  
سی هزار اسپ با ایشان بخشید و سوار ساخت \* \* بیت \*

\* سخاوتش بسلام در عدم همی بخشد \*

• زری که نقش و چو دیش نگشت سکه کان •

نهال هر مراد که از چمن امانی و آمال در لختخواهان سر بر  
 میزد بغیض ابر دست گوهر بار صاحبقران گردون اقتدار سر سبز  
 و شاد آب گشته مصدوقه و النخل باسقات لها طلع نصید  
 و زقا للعباد بظهور می پیوست و کشت هر ناخوب و زشت  
 که در شوره زار فساد اهل عناد بر می آمد از صرصر قهر جهان  
 سوزش پزمرده و ناچیز شده سمت فاصبح هشیمه تذروه  
 الریاح می گرفت زبان ایام در هنگام انعام و انقمام برسم  
 ثنا خطاب میکرد که •

• بیت •

• کفِ کریم تو بحر است در افاضتِ چود •

• که جز بساحلِ تسلیم نیست پایانش •

• شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو •

• که جز اجل نبود قطره‌های بارانش •

بعد از آن رایب نصرت نشان از موضع چنجان نهضت فرموده  
 سایه اقبال بقریه سهوال انداخت و روز آدینه بیعت و یکم  
 ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم معسکر  
 ظفر آشیان گشت و یکروز آنجا توقف افتاد روز دیگر از اصوان  
 روان شده مرحله جهوال مرکز رایات ابهت و جلال آمد  
 اهالی دیپسالپور سابقا ایل و هفتاد امیرزاده پیر محمد  
 قنده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد بداروغی

ایشان فرستاده و چون پشه کال واقع شد و بر وفق سنت ابتدای  
 الهی لیمیز الله الخبیث من الطیب تا مخلص از مرئی  
 و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهراً فعلی بحال لشکریان  
 شاهزاده راه یافت ایشان از قلت درایت و سابقه شقاوت  
 با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر را با آن هزار  
 مرد به تیغ بی باکی بگذرانیدند و از شر شرارت نفس خبیث  
 خرمین امن و امان دیار خود بسوزانیدند • • بیت •

• مرد سرگشته و پریشان رای •

• دست خویشش تیر زند بر پای •

و چون طنطنه توجه رایت نصرت شعار بصوب آن دیار انشا  
 یافت آن بد فرصتان از بیم جان خان و مان بد رود کرد  
 گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته درین وقت که حضرت  
 صاحب قران بسعادت و اقبال بجهوال رسید امیر شاه ملک  
 و دولت تمورتواجی را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق  
 و لشکر از راه دیپالپور بگردن چنانکه بغزدیلک دهلی در موض  
 سامانه نلاقی موکجا همایون و اغرق دست دهد و از آنج  
 باد هزار سوار ایلغار نموده و ایوار و شبگیر فرموده عفار  
 توجه بصوب اجودن یافت و روز دوشنبه بیست و چهارم ما  
 علی الصبح خورشید رایت ظفر پرتو بفوز و نجاج از افق  
 قصبه اجودن برآمد و پیشتر شیخ منور ظلمت شعار و شیخ س-



نخوت آثار از نبیره شیخ نورالدین بیشتر اهالی آن شهر را  
از راه صواب و جاده صلاح گردانیده برجای وطن داشته  
بودند و ایشان را اغواء کرده همراه خود ساخته روی گریز  
بطرف بطنیر که از قصبات بلاد هند است نهاده و بعضی  
مصحوب شیخ منور مظلم بدارالملک دهلی رفته بودند  
جماعت سادات و علماء که پرتو نیر ارادت قدیم از روزی  
رضا و رحمت بساحه حال ایشان تافته بود مکارم اخلاق  
حضرت صاحب قرانی را سفینه نجات شناخته پای ثبات  
بدامن توکل کشیده بودند و در جای خود آسوده و آرمیده  
در آن صباح مقررین بفوز و نجاج مضمون \* \* مصراع \*

• صبیحی مبارک است نظر بر جمال شاه

بگوش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید  
را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته بفوازش بیکران  
و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه  
مولانا ناصرالدین عمود پسرخواجه محمود شهاب محمد را  
بداروغگی و حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالی و ساکنان آن  
خطه را محافظت نموده نگذارند که از عبور عساکر و گذشتن  
طبقات لشکریان زحمتی بایشان رسد و ازین حال جمال صدق  
انا عند ظن عبیدی فلیظن ماشاء در نظر اعتبار اهل  
استبصار جلوه می نماید چه آنان که از حسن اعتقاد و نیکو نهادی

گمان خیر برده بودند بجای خود قرار گرفته سلامت بماندند  
 و از صدمات و صول و مرور چنان لشکری بی شمار اصلا گرد  
 آسیبی برد امن احوال ایشان نه نشست و جماعتی که از  
 سر وطن و بد اندیشی جلای وطن اختیار کرده همراه شیخان  
 ضال مضل برفتند مجموع بقتل و اسر و تاراج گرفتار گشتند  
 و مضمون •  
 • شعر •

\* اذا كان الغراب دليل قوم \*

\* سیهدیهم الی دار البوار \*

وصف الحال ایشان شد •  
 • بیت •

هر کوا زاف رهنما باشد • مغزش وادی بلا باشد  
 و حقیقت آنکه شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند و  
 بشید و زرق صورت زهد و صلاح بر آراسته اند غول بیابانی که  
 باغواه مشهور است در واقع ایشانند چه بقدم سیر و سلوک  
 از مقام حیوانی گذشته اند و از روی ظاهر حال انسان  
 می نمایند و در بادیه استعدادات طالبان را از راه راست  
 می اندازند و در تیه ضلالت سرگشته می سازند • • رباعی •

• پوشیده مرقع اند ازین خامی چند •

• پیچیده زطامات الف لامی چند •

• نازفته ره صدق و صفا کامی چند •

• بدنام کذبه نیکونام چند •

گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطنیر و استیصال

اهالی آنجا از صغیر و کبیر

قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور  
هند و از راه دور افتاده بجانب دست راست و اطراف  
و جوانب آن چو لست چنانکه از هر طرف پنجاه کوه رسد  
کوه آب نیست و اهالی آنجا را آب از کویست بزرگ بر  
در شهر که از پشه کال پرمی شود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده  
و از پادشاهان هند نیز کسی متعرض آن نشده و سپاه بدانجا  
نبرده و بدین واسطه از اهالی دیپالپور و اجودن و دیگر  
مواضع خلق بسیار از بیم صدمه عساگر گردون مآثر پناه بان  
حصار آورده بودند و کثرتی عظیم آنجا جمع شده چنانچه  
در شهر نمی گنجیدند و بسی چهار پایان و عربها مشحون  
بصفوف رخوت و اجناس در حوالی آن باز داشته بودند  
حضرت صاحب قران گیتی ستان صباح سه شنبه بیست و پنجم  
ماه با جودن در آمد و از صدق نیت و صفای طوبیت در قبه  
مرقد منور شیخ فرید شکر گنج قدس سره استمداد همت نموده  
بدست نیاز از گنج رحمت الهی ذخایر فتوحات نامتناهی  
اندوخت و از آنجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد  
و از آب اجودن که از معظمت انهار هفتاد است گذشته در  
خالص کوتلی فرود آمد و از آنجا تا با جودن ده کوه است

و تا بطنیسر پنجساعت کرده و سه کروه بک فرسخ شرعی است  
 آنحضرت همان روز که بقلعه خالص کوتلی رسید نماز پیشین  
 گزارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شبده ماه کردار  
 از سیر نیاسود تا آن چول کشیده را بعزم ملکانه بیک منزل  
 قطع فرمود و چون روز شد قراران که پیش رفته بودند قراول  
 دشمن را بشکستند و شیخ و رویش الاهی و کس را فرود آورد  
 و همان روز که چهارشنبه بیست و ششم بود چاشنگاه موکب  
 گیتی کشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسید و کورگه فرو کوفته  
 خروش سوزن و غلغله تکبیر و تهلیل از چرخ ائیر برگذشت  
 و هرچه در بیرون شهر بود تمام عرصه نهیب و غارت گشت و  
 رالی آن شهر و قلعه که او را ز اود و لجنین می گفتند و راه  
 بلغت هند بهادر را گویند سپاهی گران و تبعی فراوان داشت  
 و زمام امور آن نواحی بقبضه اختیار او قرار یافته بود  
 و در آن حدود از آینه و روفده باج می ستد و تجار و  
 کاروانی از آسیب تعرض او ایمن نبودند و چون از سوسه  
 و بوغور و پندار بحصانت حصار و تبعه و اهله بسیار مغرور  
 گشته سر بر بقیه متابعت و مطاوعت و گردن بطوق بندگی و  
 اطاعت در نیارند لشکر فیروزی اثر از دست راست امیر  
 سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد و از دست چپ

(۱) در دو کتاب بجایش (پنجشنبه بیست و هفتم) دیده شد \*

امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکنومور و دیگر امرای  
بی توقف روی جلالت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول  
و صد مه نخست شهر بند را بگرفتند و گروهی انبوه از هندوان  
بقتل آمدند و بآب تیغ شعله حیات بسی ازان خاکساران  
باد پیما فرونشست و غنیمت فراران بدست استیلای سپاه  
کشورستان افتاد و هم دران دم امرای تومان و قوشونات  
به پیرامن قلعه در آمدند و بآهنگ محاصره چپرها بسته دست  
شجاعت بجنگ برگشادند و راو دولجین با بهادران هند  
بر در قلعه ایستاده بود و مقابله و مقاتله را آماده گشته از  
امرای امیرزاده شاهرخ امیر سلیمان شاه و سید خواجه  
و جهان ملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و  
جهان ملک نیز چند بار حمله کرده کوششهای مردانه نمود  
و دلاوران عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بصدای  
آوای برغور کرده نای و خروش کورگه و کوس بجوش در آمده  
صد مات مردانه متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که  
قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم در محانه قرار  
و تمکین راو دولجین افتاد و از سرعجز و اضطراب آغاز  
شفاعت و خواهش گرمی نهاد و سیدی را بحضرت صاحب قران  
فرستاد و درخواست کرد که آنروز او را امان بخشند تا روز  
دیگر کمربندگی بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه

ملاحظه جانب فرستاده که از مفتسمان دودمان رسالت بود  
 فرموده ملتمس او را مبدول داشت و لشکر مظفرلو را از  
 جنگه منع نموده از در حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده  
 در سایه حفظ و تأیید پروردگار فرود آمد و چون روز دیگر را  
 دولجین بعهد خود وفانمود و بیرون نیامد فرمان اعلیٰ \*  
 \* مصراع \* که بد نسخه از قضا در مضا \*

بصدور پیوست که هر یک از امراء در مقابل خود نقب  
 فرو برده بزیور یوار قلعه رسانند بر حسب فرموده بحفر نقب  
 مشغول شدند و هر چند از بالای قلعه آتش و سنگ و ناوک  
 و خدنگ بر لشکریان می باریدند پنداشتی بر سر آن دلاوران  
 گل افشان می کردند را و دولجین و کلافتوان اتباعش چون  
 آن حال مشاهده نمودند آتش دهشت در نهادشان افتاده دود  
 حیرت از سر بر آمد و غلبه خوف و هراس اساس تجلد ایشانرا  
 از هم فرو ریخت مضطرب و مضطرب بسر بر جها بر آمدند و تضرع  
 و زاری را وسیله نجات و رستگاری ساختند و بزبان مسکنت  
 و بیچارگی عرضه داشتند که حد خود شناختیم و از سر صدق  
 و راستی قدم در جاده خدمت گاری و طاعت گذاری می نهیم  
 و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفه گناه و خطای  
 ما بندگان را رقم مفو کشیده بجان امان بخشند صاحب قران  
 داد گستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن

قبول تلقی فرمود و راودولجین در آخر همان روز پسر خود را نایب همراه کرده با جانوران و اسپان تازی بدرگاه خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه پسر او را بتشریف خاص و جامه زربفت و کمرشمشیرزنگارنوازش فرمود و باز فرستاد پشت استظهار قوی گشته و دست امید بدامن مراد پیوسته روز جمعه بیست و هشتم ماه چاشتگاه راودولجین از حصار بیرون آمد و شیخ سعدالدین اجودنی با او بود و بر آستان سلطنت آشیان که سجده گاه سرافرازان روی زمین و بوسه گاه سلاطین چشمید تمکین بود روی نیاز مالیده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و جانوران خوب و سه تقوز اسپ بازی رز برسم پیشکش بعرض رسانید عنایت پادشاهانه شامل حال ارشد و بجامهای طلادوز و کمرزر و تاج بلند پایه و سرافراز گشت و چون جمعی کثیر از مواضع آن ممالک بتخصیص اهالی دیپالهور و اجودن از مهابت شکوه رایت کشور کشای گریخته در آن قلعه جمع شده بودند امیر سلیمان شاه و امیر الله داد بر حسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شبیه بیست و نهم مردم اطراف را که آنجا گرد شده بودند بلشکر گاه ظفر پناه حاضر گردانیدند و طایفه طایفه را بمعتمدان سپردند و قریب سیصد اسپ تازی بیرون آوردند و همت ملکانه مجموع را با مراء و بهادران بخشید و چون اهالی

د پپالپور مسافر کابلی را با هزار کس از سپاه امیر زاده  
 پیر محمد بغور کشته بودند پانصد مرد ایشان را بتیغ خون  
 آشام انتقام بگذرانیدند و زن و فرزند ایشانرا برده کردند  
 و مردم آجودن را که از بد نیتی و بی دولتی روی از  
 رایت ظفر پیکر برتافته بودند و گریخته بعضی را بیساق  
 رسانیدند و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج  
 کردند آری عطیه طالع حضرت صاحب قرانی غلط گفتم فضل  
 ربانی و نایب صدانی مقتضی آن بود که هر آفریده که  
 یک سرموی پای از چاده متابعت آنحضرت سپهر مکنند  
 فراتر نهد البته از دست قهر سپاه ظفر پناهش از پای در آید  
 و سربیان دهد و هر که نه از سر صدق دست اخلاص بدامن  
 اقبال بی انتقالش زند سراسیمه در زیر دست و پای  
 مواکب مواکب کواکب شمارش با خاک یکسان گردد \*

\* بیت \*

- \* بس بیل مست را که نهیبش فرو شکست \*
- \* بس شیر شوزا که شکوهش شکار کرد \*
- \* هر کمن کز نشست غباری بخساطرش \*
- \* در حال گردش فلکش خاکسار کرد \*

و کمال الدین برادر راو دولجین و پسر او چون اثر سیاست  
 سپاه کشورستان نسبت با مجرمان و گناه گاران مشاهده



نمودند توهمی بی جایگاه بخود راه دادند و از غایت  
خوف و دهشت سر رشته موافق از دست عقل صلاح اندیش  
ایشان برفت و از قحوی فصیحت مودای \* \* بیت \*

\* دامن دولت جاوید و گریبان امید \*

\* حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند \*

غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر با وجود آنکه راودولجین  
در معسکر همایون بود باندیشه باطل دروازه قلعه بیستند  
و در بلا و عذاب روی حال خود باز کشادند و راودولجین بدین  
سبب در بند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال  
یافته \*

بفرمود تا لشکر نامداره در آیند پیرامین آن حصار  
ببازری دولت خرابش کنند \* ز سیلاب خون فرق آتش کنند  
عساکر منصور چون سعد غیور بجوش و خروش در آمده بحفر  
نقب و تخریب سور مشغول شدند و اهل قلعه بییقین دانستند  
که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیث قدرت و مکنات  
ایشان بیرونست و اگر دران بی باکی اصرار نمایند و آفتاب  
فتح حصار از مغرب قهر بر آید و در توبه بسته ماند و امید از  
خلاص و نجات بکلی گسسته گردد برادر پسر راودولجین از  
راه عجز و بیچارگی بیرون آمدند و روی فدامت بر خاک  
اعتذار نهاده زبان تضرع بهوش و استغفار بر کشادند

و کلیدهای دروازه به بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه  
 غره ربیع الاول از امراء امیر شیخ نورالدین و الله داد جهت  
 درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند و رایان آنجا  
 از تیره رائی روشن دلان و یکجهتانه در پند گرفتن مال امان  
 رادا کردن وجه پیش نیامدند و از راستی که بگواهی مهر  
 مبارک پادشاهی سبب دستگیریست انحراف جستند  
 و در میان ایشان گبران و گمراهان بسیار بودند آغاز مخالفت  
 و عصیان کردند و قضیه بخشونت و پیکار انجامید • مصراع •  
 و اول النار جهنم تشتعل و چون باد این خبر بساحه  
 ضمیر منیر خاقان جهانگیر وزید زبانه آتش خشم بالا کشید  
 و فرمان قضاچریان نفاذ یافت که آن خاکساران را بتیغ آبدار  
 گذرانیده دمار از روزگار کفار فجار و گرد استیصال از دیار  
 آن منافقان بی اعتبار بر آورند سپاه ظفر پناه از تمام اطراف  
 و جوانب قلعه کمدها و طغابها برکنگره حصار انداخته ببالا  
 برآمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بروفق اشارت  
 بخربون بیوتهم با یدیهم زن و فرزند و مال خود را آتش  
 زده بسوختند و قومیکه دعوی مسلمانانی می کردند زن  
 و فرزند را گوسفند وار سربیدند و هر دو طایفه اتفاق نموده  
 آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال کردند گروهی قوی  
 هیکل سنگین دل آهنین چنگ و حشری سراسر کوه جهالت

و در بای ضلالت را پلنگ و نهنگ \*  
 \* بیت \*  
 همه نغد و کینه کش و نیز چنگ \* به نیروی شیب و لجاج پلنگ  
 چو عفریتی از بهر خون آمده \* ز دهلیزد و زخ برون آمده  
 و از لشکر اسلام \*  
 \* نظم \*

\* سپاهی بهیبت چو امواج دریا \*  
 \* گروهی بکثرت چو اعداد اختر \*  
 \* نجسته همه عمر خویش از صف جنگ \*  
 \* جدائی چو اعراض لازم ز جوهر \*

بر حسب فرموده در قلعه ریختند و تیغ جهان آخته و غلغه تکبیر  
 و نهایت در خم چرخ اثیر انداخته بآن گمراهان در آریختند  
 و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان دولت مند  
 بساعات شهادت فایز شدند و بعضی زخم دار گشتند و امیر  
 شیخ نورالدین را که بعزم جهان کمر اجتهاد بسته پیاده بشهر  
 در آمده و دست جلالت بغزاکشاده بود و یکی از بهادران  
 ایشان را بزخم تیغ از پای در آورده جماعتی گجران یا  
 شمشیرهای کشیده در میان گرفته بودند و نزدیک بود که  
 دستگیر کنند او زون مزید بغدادی و فیروز سیستانی با اتفاق  
 حمله کردند و چند کس از آن بی دینان را بتیغ آبدار بر خاک  
 هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را از آن ورطه بیرون

آوردند و آخر الامر نسیم نصرت که مجاهدان غازی را بر  
 حسب وعده الهی مقرر و مدّخر است از مهتّب تائبید  
 وزیدن گرفت و هیچ فیروزی از مطلع تنهر من تشاع  
 و أنت العزیز الرحیم دمیدن آغاز نهاد و لشکر اسلام  
 غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیو نژاد عفریت نهاد  
 را بتبع جهاد بگردانیدند و از تن کشتگان د خون آن روز بر  
 کشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند و آتش در  
 خانها و بناهای شهر و قلعه انداختند و مجموع عمارات  
 را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار  
 از صرصر قهر و انتقام لشکر اسلام سمت کان لم تغن  
 بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متفلسس هرگز  
 دران ناحیه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ  
 القری و هی ظالمة ان اخذة الیسیم شدید  
 و از غنائم آنچه دران قلعه بدست آمد از زر و نقره و اسب و  
 رخت عاطفت حضرت صاحب قران همه را بر لشکریان بخش  
 فرمود و زخم داران را بمراهم مراحم پادشاهانه نوازش  
 فرمود و آوزون مزید و فیروز را که در معاونت امیر شیخ  
 نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند و در مقام سربازی  
 پای داشته دست بردهای دلدارانه نموده بعنایت و تربیت

اختصاص بخشید و تشریف انعام ارزانی داشت .

گفتار در توجه رایت کشورستانی از بطنیر

بصوب سرسطی و فتح آباد و اهرونی

چون تمام آن شهر و کدام شهر دیوانه زیر و زیر کرده که  
تذد باد قهر از جیفه کشتگان آگنده بود و هوا از مجاورت  
مردار بسیار متغیر و گنده حضرت صاحب قران چهارشنبه  
سیوم ماه ازان محل نهضت فرمود و پرچم رایت فتح آیت  
شانه زده مشاطه ظفر و جیش مظفر لوی کشور کشای را  
جنود سعود آسمانی طلیعه در راهبر و چهارده کرده راه رفته  
موضعی که آنرا کناره حوض آب خوانند مخیم نزول همایون  
گشت و روز پنجشنبه چهارم ماه ازان محل بسعادت روان  
شده بتلعه فیروزه رسید و بفیروزی از انجا گذشته هم دران روز  
شهر سرسطی را از غبار موکب ظفر قرین آذین بستند و اهالی  
آن شهر بیشتر بی دینان بودند و خوک در خانهای خود  
نگاه میداشتند و گوشتش می خوردند و از آوازه وصول  
رایت نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهر را گذاشته  
فوجی از عساکر گردون مآثر از عقب ایشان بشتافتند و  
بسیاری ازان گمراهان را دریافته با ایشان محاربه کردند  
و بر حسب فرموده اقتلواهم حیث ثقتموهم بنیغ جهاد

بگذرانیدند و هر چه همراه داشتند از اسبان و دیگر اسباب  
 و اموال در تحت ضبط آورده همه سائیم و غانم بازگشتند مگر  
 عادل فراش که در آن جنگ بجز شهادت فایز شد و در زمرد  
 یرزقون فرحین بهما آتیهم الله انخراط یافت حضرت  
 صاحب قران بکروز در شهر سرسبی اقامت فرمود و روز دیگر  
 بساعات از اینجا نهضت نموده هزده کرده مسافت قطع کرده  
 بحوالی قلعه فتح آباد فرود آمد عنایت ازلی در سکون  
 و انتقال شامل احوال و لطف تم بزی در نزول و ارتحال  
 کافل نظم امور دولت و اقبال و مردم فتح آباد هم باغواهی  
 غول ضلالت از طریق قوم و سمت مستقیم عدول جسته روی  
 ادبار به بیابان فرار نهاده بودند و غیبت نموده طایفه از  
 سپاه ظفر پناه در پی ایشان روان شدند و بسی از آن  
 سرگشتگان را بدست قهر از پای آورده و چهار پایان و  
 ذخایر و علایق را از سر تسلط و استیلا بدست آورده مراجعت  
 کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رأیت نصرت شعار از  
 فتح آباد بفیروزی روان شد و از قلعه رجب گذشته سایه وصول  
 بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون در آن موضع هیچ  
 کاروان موافق اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده  
 خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دید دولت سازد تا نیر  
 عاطفت پادشاهانه پرتو حمایت بر حال مردم آن دیار

اندازد اهالی آنجا از خدمات عساکر گردون متأثر بعضی  
 طعمه تیغ آبدار گشتند و بعضی در قید اسار گرفتار شدند  
 و لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند  
 و در آن محل جز توده چنک خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه  
 هشتم ماه سپاه ظفرپناه از قریه اهرونی بره نمونی قایید  
 ذوالجلال عزیمت ساختند و در صحرای قریه توهنه نواء  
 دولت و اقبال برافراختند و در آن حدود از قومی که ایشان  
 را چنان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلاء یافته  
 بودند و عنان بی باکی از چاه سداد و راستی بر تافته و  
 دست شر و فساد بدزدی و راه زنی کشاده راه بر آیدند  
 و رونده بسته بودند و پای طغیان از حد مسلمانان بیرون  
 نهاده کاروانیان را با انواع ایذا از قتل و نهب تعرض  
 می نمودند و چون آن ناحیه از انوار ماهیچه رایست فتح آیت  
 روشنی یافت آن تاریگان گمراه از بیم در میان پیشها خزیدند  
 و کشف و ارسر در حجاب تواری کشیدند و اکثر آن پیشهانی  
 شکر بود فرمان قضا جریان نفاذ یافت و از سپاه ظفرپناه  
 یک قوشون بانوکل هندی قرقره و مولانا ناصرالدین عمر  
 تاخت کردند و از پی آن دزدان رفته قریب دو بیست کس را  
 بقتل آوردند و چهار پایان ایشان را گرفته و جمعی را اسیر

کرد \* بمعسرهما یون پیوستند \*

گفتار در ایلغار فرمودن صاحب قران کامگار  
و قلع و قمع جتان مفسد بد کردار

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران بقلع و قمع  
مفسدان و ناراستان و ایمنی راهها و سلامت مسافران  
مصرف بود روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توهفه نهضت  
فرمود و اغرق را با غذایم و ائقال که جمع آمده بود در عهد  
اعتماد امیر سلیمان شاه بطرف سامانه روانه داشت و او  
هم در آن روز از قلعه موزگ گذشته نزول کرد حضرت اعلی  
بعزم استیصال جتان که در بیابانها و بیشها پنهان شده بودند  
ایلغار فرمود و در آن روز از جتان دیوسیت عفریت نهان  
قریب ده هزار مرد از تیغ فتنه سوز لشکریان فیروز روز بر خاک  
هلاک افتادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده اموال  
و چهار پایان را تاراج کردند و ماده شرر فساد آن شریوان که  
از مدتی مدید باز چابک رونسیم از آن حدود بتوس و بیم  
می گذشت بکلی منقطع گشت \*

\* نظم \*

- \* زمین دولت صاحب قران دین پرور \*
- \* که داشت حشمت جمشید و رای اسکندر \*
- \* مبارزان مجاهد بضرب تیغ جهاد \*
- \* از آن حدود بکنند بیخ فتنه و شر \*



و در آن نواحی جماعتی از سادات که رایات جلالت آیات  
 قدرشان بپراچم تراجم قل لا اسالکم آراسته است در دینی  
 مقام داشتند و بدلالات توفیق روی امید ببارگانه خلافت پناه  
 آوردند و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامه جف القلم  
 برنگین تمکینش فحوای \* \* \* نظم \* \*

\* هر در که سعادت ز عفتت بکشاید \*

\* مفتاح فتوحش سرانگشت تو باشد \*

\* در خاتمت خاتم جمشید بخیر است \*

\* آنست نشانش که در انگشت تو باشد \*

نگاشته بود استسعاد یافتند عاظمیت حضرت صاحب قران  
 که سبیه همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد برمودت  
 و ولای همت ظاهره نبوی ( علیه و علیهم الصلوٰة والسلام )  
 مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز و اکرام تلقی فرمود و  
 ریاض امانی و آمال ایشان را بزالل ترحیب و اجلال سرسبز  
 و شاداب داشت و همه را سر تا پای جامهای گرانمایه عطا  
 فرموده قامت حال شان را بخلعت مکرمت و الفضال اعتدال  
 سروسهی بخشید و داروغه گذاشت که ایشان را از تعویض  
 سپاه ذره شمار آفتاب آثاره چانت نماید و روز چهارشنبه دهم  
 ماه امیر سلیمان شاه با کوچها که در نواحی مانک<sup>(۱)</sup> بود

(۱) در سه نسخه بجای مانک (مونک) دیده شده.

به نزد یک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز پنجشنبه یازدهم بکنار آب کهک رسیدند و رایست نصرت شعار که از تونده جهت استیصال چنان ایلتار فرموده بود آن روز برگشتگان در کنار آب کهک که قریب بسامانه بودند بدیشان پیوست و چهار روز برای انتظار و وصول اغرق بزرگ دران یورت توقف نمود و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده حوالی پل کوبله مخیم فزول همایون گشت و امراء و لشکریان چرنغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغی بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و مدشر و دیگر امرای دست چپ که در مرغزار کابل براهی که تعیین رفته بود بر حسب فرمان روان شده بودند و دران راه هر جا که بشهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده و اهالی آن را مقهور ساخته و تاراج کرده درین روز بموکب ظفر قرین پیوستند و روز سه شنبه شانزدهم از آنجا کوچ کرده و از پل کوبله گذشته آن طرف پل مرکز ایات نصرت آیات گشت و اغرق بزرگ و باقی لشکر از راه دیپال پور می آمدند و ضبط آن بعهده شهابت و صرامت امیر شاه ملک بود دران روز بمعصنر همایون ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم دران منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه هزدهم از کنار پل کوبله

بصغادت و اقبال روان شده و پنج گروه راه رفته حوالی نول  
بکران مضرب خيام نزل ساختند و روز جمعه نوزدهم از آنجا  
کوچ کرده بقریه کتیل رسیدند و مسافت میان سامانه و کتیل  
هفده گروه بود که پنج فرسخ شرعی باشد و د و میل \*

گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان  
شدن سپاه ظفر پناه برسم بسال

چون شاهزادگان و امراء و لشکریان که بر حسب فرمان هر  
فوجی براهی متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموتکب  
همایون پیوستند چنانکه گفته شد درین محل حکم قضا مضانفاذ  
یافت و تمام امراء میسنه و میسره هر یک بمورچل خود بتوره  
روان شدند در برنغار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر  
سلیمان شاه و یان گار برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب  
و قماری و تمورخواجه آقبوغا و دیگر امراء و در جرنغار  
سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده  
سلطان حسین و امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان  
و شیخ ایکوتمور و سونجک بهادر و دیگر امراء و در قول توهان  
سان سیز و توهان کلان و امیر الله داد و علی سلطان تواجی  
و باقی تومانات و امراء قوشونات و باین نسق نایبست گروه  
مسافت که شش فرسخ شرعی باشد و د و میل بعرض پاسامشی<sup>(۱)</sup>

(۱) در بعض نسخه بجای یا سامعی (سال) دیده شده \*

نموده بطرف دهلی روان شدند • • نظم •

سهاهی بکثرت فزون از قیاس • غبارِ سمِ اسپِ شان بیم و یاس  
 ز غریبِ کوسِ شان گاه رزم • بهولِ قیامت شدی چرخ جزم  
 همه تیغِ سردی بکفِ بهر دین • سفان آب داد و بزهر آب کین  
 سربختِ شان رازِ توفیقِ توک • ز بهرِ غزا دل نهاد و بمرگ  
 و روزِ دوشنبه بیست و دوم ماه بقلعه اسندی رسیدند و از  
 کنیل تا اسندی هفت <sup>(۱)</sup> کروه است و مردم سامانه و کنیل  
 و اهندی که بیشتر کیش مجوس داشتند همه را سابقه شقاوت  
 دامن گیر شده خانهای خود را سوخته بودند و بطرف دهلی  
 گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار در آن دیار دیدارند و روز  
 سه شنبه بیست و سیوم از حصار اسندی نهضت فرموده  
 و شش کروه مسافت قطع نموده حصار تغلغ پور <sup>(۲)</sup> مرکز اعلام ظفر  
 انجام لشکر اسلام گشت و اهالی آن حصار طایفه از بی دینان  
 ثنویه بودند که دیده بصیرت شان از اشراق نور توحید محروم  
 مانده کائنات و حوادث را در مبدأ اثبات کنند و آنرا یزدان  
 و اهرمن گویند و بنور و ظلمت از آن تعبیر نمایند و هر چه از  
 قبیل خیرات شناسند از یزدان دانند <sup>(۳)</sup> فساد و شرور که در مجاری  
 امور عالم رونماید باهرمن نسبت کنند والحق ان لا

( ۱ ) در سه نسخه بجای هفت ( هفتده ) است ( ۲ ) در بعض نسخه

بجای تغلغ ( توغلوغ ) دیده شد •

مؤثر فی الوجود الا الله القصه مقیمان آن حصار که  
 ایشانرا سالون می خوانند مجموع رو بگریز نهادند و عساکر  
 گردون مآثر بی توقف قلعه را آتش زدند و تمام سوخته از آن  
 اثر نگذاشتند و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت  
 پناه سایه وصول بشهر پانی پت انداخت و از تغلغ پور  
 تا پانی پت دوازده کوه است اهل پانی پت دست اضطرار  
 در دامن فرار زده سرعجز در گریبان اختفا کشیدند و در آن  
 مقام هیچ متنفس پیدا نشد و در اندرون حصار یک انبار  
 گندم بود که از ده هزار من بسنگ بزرگ که عبارت از صد  
 و شصت هزار من شرعی باشد افزون آمد آنرا بر لشکریان  
 بخش کردند و روز پنجشنبه بیست و پنجم از آنجا کوچ کرده  
 و شش کوه راه رفته بر لب آب پانی پت فرود آمدند روز  
 جمعه بیست و ششم امراء بر نغار و جرنغار با سپاه فیروزی  
 شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند عون  
 ربانی مقارن رایت ممالک آرای و سعادت آسمانی  
 رهنمای عساکر کشور کشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان  
 قضا جریان بنفاد پیوست که امراء بر نغار تا موضع جهان نهای  
 که عبارت از عمارتی است که سلطان فیروز شاه دره و فرسخی  
 دهلی بر بالای کوهی ساخته و در دامن کوه آب چون که  
 در پانی روانست می گذرد تاخت کنند ایشان بر حسب

فرمان از قریه کانهی کزین تا جهان نما می بتاختند و احشام  
و صحرا نشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده و غارتیده مظهر  
و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست و نهم  
حضرت اعلیٰ از مقابل قریه پله بر آب چون عبور فرمود  
و بجانب حصار لونی توجه نمود که علف زار در آن طرف بود  
و همان روز بقلعه لونی رسیده فرود آمد و آن قلعه در میان  
دو آب واقع است آب چون و آب هیکن و آن نهر بیست  
بزرگ که سلطان فیروز شاه از آب کالهی بریده است و بقرب  
فیروز آباد بآب چون متصل می شود و پیشتر امیر جهان شاه  
و امیر شاه ملک و امیر الله داد با شارت حکم قضا نفاق بیای  
این قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود  
و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعادت پیرایه  
نداشتند با اقدام اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان  
و عصیان سپرده بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت  
سایه و صول بران محل انداخت شیخی که از پیر عقل ارشاد  
یافته بیرون آمد و از سر صدق کردن انقیاد را بطوق عبودیت  
پیاراست و دیگر سگان از گبران و نوکران ملو خان پای جهالت  
از طریق ضلالت فرائر نهدند و دست خسارت از چسارت  
و بی باکی باز نداشتند امر واجب الامثال باستیصال آن  
زمره ضلال صادر شد و عساگر گردون مآثر روی جلالت و اقتدار

بفتح خصار آوردند و از اطراف و جوانب نقب زدند و وقت نماز پیشین که هنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت نماز پسین قلعه را بکشادند و بیشتر گبران در اندرون حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحب قران آن شب در بیرون حصار توقف فرمود روز سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد و از نوکران ملوخان و متوطنان آن قلعه هر که بزیور اسلام متحلی بود جدا کردند و گبران بی دین را بتیغ جهاد بکند رانیدند و تمام اهالی حصار را غارت کردند الا سادات که نوردیده عالمیان و سرور سیئه اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند و روز چهارشنبه شرفه ربیع الآخر حضرت صاحب قران براه نمونی اقبال سوار شد و بلب آب چون بمقابله جهان نمای فرود آمد تا گذارهای آب را بنظر احتیاط در آورده بنفس مبارک تفحص نماید هنگام عصر بسادات بازگشته در معسر ظفر پناه فرود آمد و چون دعای نزدیک بود جهت کیفیت رضع محاصره پاشاهزادگان و امراء سنت استشارت مرعی داشت و رای بران قرار یافت که اول غله بسیار جهت علوفه بساکن نصرت شعار جمع آورده دران حصار ضبط نمایند و بعد زان بمعونت تاپید آسمانی بمحاصره و فتح شهر گرایند و از رای امضاء این رای امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و

دیگر بندگان در گاه ازین یورت هم در غرّه ماه بر حسب فرمان روان شدند تا جانب جنوبی دهلی را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط احتیاط عمارت جهان نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بمرکب فلک شکوه قمر مصیر بوآمد و با قریب هفت صد سوار جبه پوش سخت کوش بدالات سرورش هوش روان شد و از آب چون گذشته آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و همانا سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین معنی که عمارتش از حضور عالمی در دمی<sup>(۱)</sup> و جهانی در صورت انسانی جهان نمای خواهد گشت \* شعر \*

ولیس من الله بدستنکر

ان یجمع العالم فی واحد

و حضرت صاحبقران گیتی کشای بعد از تفرج جهان نمای احتیاط فرمود که محل رزم وجدال و میدان محاربه و قتال کجا مناسب تر افتد و علی سلطان نواجی و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علی سلطان محمد سلف را گرفته آورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و اخبار محمد سلف عرضه تاف گشت و در اثناى این حال ملو خان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت

(۱) در دو نسخه بجای دمی (آدمی) دیده شد \*



پیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون آمده بفزدیک جهان  
 نمای رسید حضرت صاحب قرآن در کف حفظ ربانی از آب  
 بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان لشکر منصور سید  
 خواجه و مبشر با سید مرد بمقابله و معارضه منقلبی ایشان  
 مشغول گشته نبرد کنان تا بکنار آب بیامدند و در آنجا فیران  
 حرب و قتال اشتعال یافت حضرت صاحب قرآن سیدونجک  
 بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه  
 مبادرت نمایند ایشان بر حسب فرمان باد و قوشون چون  
 باد از آب بگذشتند و بسید خواجه پیوستند و بانفاق حمله  
 برده دست جلالت بتیر باران برکشادند مخالفان چون  
 شیوه شجاعت و دلوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند  
 نجات در فرار دانستند و در صدمه نخست روی گریز بدلهی  
 نهادند و چون حروف تهجی از هم فرور یختند و سید خواجه  
 مرکب مردی پیش رانده بسان آتشبار آبجیات آن باد  
 پیمایان را بر خاکِ هلاک ریختن گرفت و بسی مردم از ایشان  
 تلف شد و در حال گریز پیل جنگی بیفتاد و سقط شد و عقل  
 انشور از وقوع این اثر بطلوع آفتاب فتح و ظفر متیقن گشت  
 به رای صایب از گریه ابر آذاری بخنده ریاض استدلال  
 ند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بد میدان روایم  
 برگ ظری انتقال نماید • • بیت •

- بگاری که اقبال یاری دهد •
- از اول اساسش بخوبی نهد •
- چو اول قدم خصم باید گزند •
- بنصرت دهد مرده بخت بلند •

گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب  
 شرقی قلعه لونی و قتل اسیران کفار که در  
 اردوی کیهان پوی جمع آمده بودند

در روز جمعه سیوم ربیع الثانی رایت فتح آیت از مقابل  
 جهان نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود و جانب شرقی  
 قلعه لونی مضرب خیمام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه  
 خلافت بقاء باوج مهر و صاه برافراشته شد و در آن یورت  
 شاهزادگان بزرگوار و امرای نامدار و سرداران قوشونات  
 که بناخت رفتسه بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر  
 آمدند و خالك ساحه درگاه عالم پناه تونیای دیده دولت  
 ساختند و حضرت صاحب قران با آنکه در امور سلطنت  
 و جهانبانی و مصالح رزم آزمائی و کشورستانی مرید من  
 عند الله بود بنفس مبارک در چندان مصاف و معرکه  
 و جنگگاه حاضر شده بود که هیچ سردار سپاهی پیشه را  
 دست نداده باشد تا بیاد شاهان قوشوکت چه افتد لاجرم

در آن مجمع خاص و انجمن مشحون باعناظم اماجد و خواص  
 زبان مبارک که ترجمان ملهم و ولت بود برکشود و بعدارتی  
 که جانها نثار آن سزد توره و یاساق سلاطین قدیم در غمرات  
 معارک و حروب ادا فرمود و قواعد نبرد آزمائی و صف  
 شکنی و رسوم تیغ گذاری و دشمن فکنی گذارش نمود و قانون  
 حمله بردن و بُلْجَه در بای و غا در رفتن و طریق کوشش نمودن  
 و از گرداب هیجا بیرون آمدن و جمیع آداب پیکار و شرایط  
 رزم و کارزار بنوعی در سلک بیان کشید که اگر روزگار سمح  
 و الهی اصفا نمودی و بر جان نگاشتی و تعیین فرمود که هر  
 کسی در بونگار و جرنغار و هر اول و قول در کدام مقام بایستد  
 و چگونه عیان در عیان یکدیگر پیوند و حمله مخالفان و  
 معارضان را چگونه رد کنند حاضران جمله گوش هوش را از  
 اجتماع آن کلمات حکمت سمات که دعوی - کلام الملوک ملوک  
 الکلام - ازان مبرهن می شد پرلؤلؤی شاهوار ساختند و زمین  
 عبودیت بلب ادب بوسیده زبان اخلاص بدعا بر کشادند \*

\* نظم \*

\* درخشنده تیغ عدوسوز باد \*

\* دُرُفَش و سَنان از تو فیروز باد \*

\* ستاره روش بر رضایت کند \*

\* فلک بر سر و دیده جایست کند \*

• سر سرکشان زیر پای تو باد •

• همه ورد اختر نئای تو باد •

و در همان روز امیر جهان شاه و دیگر امراء بعرض همایون رسانیدند که از لب آب سند تا پایین منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گجر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفر پناه جمع آمده مبادا که روز جنگ با هالی دهلی میل نمایند و هجوم کرده با ایشان پیوندند و بر حسب اتفاق آن روز که ملو خان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار بشارت و خرمی در ایشان ظاهر شده بود و این معنی را نیز معروض داشتند بنا برین یوریغ قضا نفاق بصدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکریانند بقتل آورند و هر کس که در امتثال این امر تاخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش از آن کس باشد که تقصیر او را بعرض رساند بر حسب فرموده بروایت اقل صد هزار هندوی بی دین را بتیغ جهاد بگردانیدند از آن جمله مولانا ناصر الدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت و هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز امتثال فرمان را هر پانزده را طعمه شمشیر غزا ساخت و حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده نفر یک نفر دران یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان

و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند  
 و بعد از آن عزیمت طرف شهر تصمیم پذیرفت و پیشین همان روز  
 کوچ کرده بکنار آب چون فرود آمد جماعت منجمان و اختر  
 شناسان در باب اوضاع فلکی پوشیده بحثی میکردند و از  
 انظار سعد و نحس کواکب سخنی میرانند حضرت صاحب  
 قرآن پاک اعتقاد از قضیه ( اهل التنزیه و التقدیس ) یومنون  
 بالثلیث ( التسد پس ) علامات نجومی را اعتبار نهاد و دست  
 توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه قام  
 آسمانی و آن چراغهای رخسندۀ نورانی افراخته و افروخته  
 قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس • • بیت •

• ز سعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج •

• که غرقه اند همه همچو ما درین دریا <sup>(۱)</sup>

و لا غرو حضرت صاحب قرآن که مظهر آثار قدرت قادر قدیم  
 باشد از مقارنه سعدین و نحسین غم و شادی بخاطر خطیر راه  
 ندهد و همایون ذاتی که از یمن وجود مبارکش ناهید بزم  
 دولت ساز بهجت و اهتزاز نوازد و خورشید اوج ملک و ملت  
 در ذروه شرف و رفعت و ایات افتخار و مباهات افرازد  
 چگونه از اندیشه اثر نظر اختر معظمت مهمات را در عقد  
 تعویق اندازد • • نظم •

( ۱ ) در بعض نسخه بجای دریا ( غرقاب ) دیده شد •

- رایت و رای شریفش تا ز عدل افگندد اند •
- نور بر چرخ بلفسک و سایه بر دهر خراب •
- روشنای سقف گردون فارغند از احتراق •
- ساکنان ربع مسکون ایمن اند از اضطراب •

روز د یگروقت صباح که هنگام فوز و نجاج است آن حضرت بعد نماز با صداد و فراغ از ادای وظایف او را در بمشور ربانی و کلام سبحانی که لایاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه اولاً جهت رفتن بشهر د هلی مصحف مجید بقال بکشاد و این آیت از سوره یونس بر آمد اندا مثل الحیوة الدنیا کما انزلناه من السماء فاخطط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وذن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیللا و نهارا فجعلناها حصیدا کان لهم تغن بالامس کذاک تفصل الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیت کریمه آنست که مثل زندگانی این جهان همچو آب بارانست که آمیخته شود بوی رستغیهای زمین از آنها که آدمیان و حیوان خورند تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند اهل آن که غله و میوه از آن می توانند گرفت و منفعت

از آن خواهند یافت برسد بآن حکم ماشبی یا روزی و آن  
 رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانکه پنداری دیروز  
 نبود و هم چنین مبین و مفصل می سازیم آیات و علامات را از  
 برای قومی که فکرکنند و اندیشه نمایند در بدایع و منافع  
 افریدگار - جل و علا - و چون نیت درین فال حال شهر بود  
 و اهالی آن برآمدن این آیت دلیلی باشد روشن برزوال  
 اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و با زیقت ملو خان که  
 رزمه سپاه و پشت و پناه کشور هند بود تفاعل فرمود و این  
 آیت از سوره نحل برآمد ضرب الله مثلا عبدا مملو کا  
 لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو  
 ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون باری - تبارک  
 و تعالی - درین آیت مثل زده کافر و مومن را بحال بنده  
 زر خریدۀ عاجز که قادر نباشد بر هیچ چیز و آزاد مردی که  
 از فضل خدای تعالی رزقی فراخ و بهره تمام یافته باشد و آنرا  
 پنهان و آشکارا نفقه کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر باشند  
 ازین دو فال خجسته که بنفایت مناسب و موافق حال  
 افتاد سیرا عجاز قرانی و کمال لطف و عنایت ربانی نسبت  
 با حضرت صاحب قرانی بظهور پیوست آن فی ذلک  
 لذکری لا ولی الا للباب حضرت صاحب قران صاحب

تایید اعتماد بر فال قرآن مجید کرده روز یکشنبه پنجم ماه مذکور از کنار آب جَرَن بعون الهی سوار شد و از آب گذشته دیگر طرف آب معسکر ظفر مآب گشت لشکریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند متصل به پشته که آنرا پشته بهالی خوانند و از شاخ درخت چپر حصار ساختند و در پیش خندق گاو میشان را گردن و پای درهم بستند و در پس چپر خیمها بر افراختند و شتران بخوابانیدند \*

گفتار در رزم حضرت صاحب قرآن با سلطان

محمود والی هندوستان و ظفر یافتن بر ایشان  
از پرنو افتاب هدایت انتماب وحی آسمانی که از  
آسمان معانی نص و من بها جرفی سبیل الله یجد  
فی الارض مراغما کثیرا وسعة بر ساحت ادراک  
واقفان اسرار تنزیل می تابد و بر پیشگاه ضمیر منیر مستفشقان  
از هار تاویل می افتد روشن است که هر موفق سعادت مقدر  
که از برای رضای خدای بی همتا - سبحانه و تعالی - مرارت  
مهاجرت اوطان بر حالات مواصلت اُحِبَّه و خُلَّان اختیار کرده  
مرکب اخطار اسفار کرده و در راه نیکو بندگی درگاه اله  
( جل و علا ) تلخی تعب و مشقت غریب را بگام همت کامیاب  
عالی جناب شیرین ساخته در مواقع هول و خطر از بیم جان



و خوف سر نیند یشد هر آینه در مغانم و ابتهوا من فضل  
الله به بسی غنایم از عظیم فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات  
مثنوبات آخری فایز گردد \* بیت \*

\* هر کو بگام صدق درین ره روان شود \*

\* بر منتهای همت خود کامران شود \*

بتخصیص که قبله نیت از صفای طوبیت افضل اعمال و اشقی  
عبادات باشد و مسرح انظار قصد و اهتمام در حرکت و آرام  
مجرد انتظام در سلک مخاطبان تو منون بالله و رسوله  
و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم  
بود و از نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران موید  
دین پرور بر وفق مضمون \*

\* نظم \*

\* بگیر قبضه شمشیر عدل و جنبش کن \*

\* بر آنگرد همه هند پادشاه آسا \*

\* هر آنکه اشهد ان لا اله الا الله \*

\* نگوید از تن او کن سوش به تیغ جدا \*

روی همت باغد بنیت غزا و جهاد بصوب ممالک هند و ستان  
نهاد و بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبال مواکب  
همایونش استعجال نمود چنانچه شرح داده شد بسی بلاد  
و قلاع را مسخر فرموده از خبیث و چون کفار فجار و بی دینان  
بد کرد از پاك ساخت و در هفتم ربیع الثانی روز سه شنبه

که برقیعه<sup>(۱)</sup> حکمت فاطر السموات والارض — عظم سلطانهُ  
 آنروز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقام یعنی ترک  
 حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب است علی الصباح  
 که بفوز و نجاج خاقان مشرقی اندساب آفتاب در مهر که سپهر  
 رایت طلوع بر افراخت و سپاه شاه سپاه چتر شب را هزیمت  
 داده جهان پناه گردون و کهنه دهلی دهر بوقلمون را از  
 وحشت هندو نژادان ظلمات بعضها فوق بعض بپرداخت  
 خورشید رای کشور کشای حضرت صاحبقرانی از مطلع  
 ناپیدای آسمانی بر آمده پرتو التفات بر قهر دشمن و ترتیب  
 سپاه نصرت پناه انداخت و چه سپاه • • نظم •

\* بر عدد لشکرش و قوف ندادند \*

\* چهره کشایفده یقین و گمان را \*

\* طاقت فوجی از آن کراست که طوفان \*

\* صدیک از آن بود و غوطه داد جهانرا \*

و بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر نصرت قرین محفوف  
 بعون خیرالناصرین بر حسب اشارت اصابت شمار بر نغار  
 از فرشکوه شاهزاده کامگار پیر محمد جهانگیر و امیر یادگار  
 برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب و قمارچی و تمور  
 خواجه آقبوغا و دیگر نوینان زیفت پذیرفت • • بیت •

( ۱ ) در سه نسخه بجای برقیعه ( بدقیقه ) دیده شد •